

راه دموکراسی اکبر گنجی ، راه به ترکستان (4)

به مناسبت انتشار "قرآن محمدی" اکبر گنجی در سایت رادیو زمانه

حسین میرمبینی

- 1- چرا قرآن را باید کلام الله بدانیم و نه کلام انسان؟
- 2- چرا با "اسلام محمدی" و "قرآن کلام الله" می توان به سکولاریسم رسید، اما با "اسلام فیلسوفان" و "اسلام صوفیان" و "اسلام آخوندها" و "قرآن محمدی" آقای گنجی نمی توان؟
- 3- چرا است که در ارتباط با دین برساخته های ذهنی مسلمانان (اعم از فلسفه و هنر) زیانبار بوده است و باید آنها را جزو کج روی های مسلمانان به حساب آورد. نه جزو "رشد" و "افتخارات" آنها؟
- 4- چراست که در این شرایط، روشنفکران لایبیک می باید از بحث "قرآن کلام الله" حمایت نکنند اما از بحث "قرآن محمدی" اکبر گنجی، نه؟

بخش چهارم

چهارمین جلسه دوستانه ما پیرامون مبحث "قرآن محمدی" اکبر گنجی - به همانگونه که احمد و ثریا خواسته بودند- در چهارمین یکشنبه ماه ژانویه در منزل آنها برگزار شد.

پیش از آغاز بحث، زمانی که همه سر میز صبحانه نشسته بودیم ..

گفتم: دوستان! امیدوارم متوجه شده باشید که جلسات مان، از آن زمان که خانم ها در بحث حضور دارند، چقدر پر بار تر شده است. شادیه (همسر) گفت: امیدوارم که منظور از "پرباری" به خوراکی های سر میز صبحانه نباشد که در این دو جلسه اخیر به همت سوسن و ثریا کامل و مفصل تدارک شده اند.

گفتم: اگر بگویم مقصود همین است، شوخی کرده ام، اما برآستی معتقدم از آن زمان که شما خانمها وارد این بحث شده اید، مباحث مان انسانی تر و حتما عمیق تر شده است.

سوسن گفت: امیدوارم که شما از صمیم قلب به این مسئله اعتقاد داشته باشید و تعارف نکرده باشید.

گفتم: اگر چه طرز بیانم اینگونه می نماید، اما حقیقتا می گویم که من فکر می کنم هیچ بحث اجتماعی ما نمی تواند به نتیجه برسد مگر آنکه شما خانمها هم در آن حضور داشته و دخالت نمایید.

سوسن برای امتحان من گفت: حتما در بحث های دینی؟

گفتم: مگر مباحث دینی از مباحث انسانی جدا است؟ آن عاملی که باعث شده خانمها را از مباحث دینی دور سازد، خود دین نیست. بلکه روشهای آخوندی و مردسالارانه است که بر نمی تابد خانمها هم در اینگونه مباحث شرکت کنند.

سوسن گفت: در عین حال اگر بخواهیم تحولات اساسی در اعتقادات مذهبی به نفع مدرنیته و دموکراسی صورت گیرد باید از چارچوبی که آخوندها برای طرح مباحث دینی بنیان نهاده اند خارج شویم و فرمت آن را به گونه ای درآوریم که خانمها هم در آن شرکت داشته و نقطه نظرات شان را بیان دارند.

پرویز گفت: ما در ارتباط با پی گیری مباحث مذهبی، تا کی باید به فرمتی که آخوندها و صوفی ها مجالس شان را برپا می کنند عمل کنیم! چه کسی گفته مسائل مذهبی را باید به اینگونه که آنها در تکایا و مساجد و خانقاه ها مطرح می کنند و بصورت یکجانبه بر مردم دیکته می کنند، پیگیری کرد! سپس ادامه داد:

- مجالس ما اتفاقا می تواند نقطه عطفی باشد از شکل گیری یک فرمت جدید برای طرح مسائل دینی. چراکه موضوع جدایی دین از دولت ایجاب می کند که به طریقه ها و روشهای دیگری -غیر از آنچه آخوندها و صوفی ها رفتار می کنند- عمل کنیم. روش هایی که سکولار باشند. یعنی به این صورت نباشد که یک کسی (با شکل و شمایل بخصوصی) آن بالا (یا بر منبر و یا بر مسند) بنشیند و بصورت متکلم وحده، وعظ و خطابه ای صورت بگیرد و بقیه هم بی حرکت و بی احساس فقط گوش بدهند و دم بر نیارند. چراکه مشخص است اینگونه عملکردها برای مقاصد خاصی (کسب شهرت و جاه و مقام و نهایت شکل گیری یک سازمان مذهبی) صورت می گیرند که اساسش بر خدعه و فریب و روشهای غیر الهی بنا شده است.

سوسن گفت: این سخن شما مرا به یاد این شعر حافظ می اندازد که:

صوفی نهاد دام سر حقه باز کرد

بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه

زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد

این بحث به همینگونه تا پایان صرف صبحانه ادامه داشت تا اینکه به اتاق پذیرایی نقل مکان کردیم. همینکه هرکس بر روی مبلی مستقر شد، ثریا گفت:

- در ارتباط با شعری که سوسن خواند (صوفی نهاد دام و ...) نکته ای به نظرم رسیده که اگر اشکالی نداشته باشد کنجکاوم که آن را ابتدا مطرح کنم.

گفتم: اگر به بحث مان ارتباط دارد، اشکالی ندارد.

ثریا گفت: اتفاقا می تواند به بحث مان مربوط باشد و بعد ادامه داد: حافظ در آن شعر از دام نهادن به گونه ای صحبت می کند که گویی صوفی ها یا مالاها شکارچینی اند که دام پیش روی مردم پهن می کنند. یا مثل عنکبوت که تار می تند و دام پهن می کند تا که حشرات را بخورد، آنها مردمان را این چنین شکار می کنند. بعد ثریا رو به من کرد و گفت:

- آیا سوره ی عنکبوت که در قرآن هست با این مسئله ارتباطی دارد؟

گفتم: اتفاقا همینطور است. در قرآن سوره ای است بنام عنکبوت که موضوعش در ارتباط با برساخته های ذهنی کسانی است که چون عنکبوت که تار می تند، آن ها هم در ارتباط با دین فلسفه بافی و یا هنر آفرینی می کنند. غزل حافظ هم نوعی به همین موضوع

ارتباط دارد با این تفاوت که او برای بیان مقصودش از مثل شعبده باز استفاده کرده که بگوید صوفی ها مثل آن شعبده بازی اند که برای آنکه مردمان را به دور خود جمع کنند، مجبورند دائما فریبکاری و فلسفه بافی کنند.

احمد گفت: من هم این شعر را شنیده ام، اما آیا حافظ همه صوفیان را گفته که چنین اند و یا در این مورد استثنایی هم هست. گفتم: من نمی دانم مقصود آن روز حافظ (که این شعر را سروده) به همه صوفیان بوده و یا شخص بخصوصی را در نظر داشته، اما وقتی امروز می بینیم که اغلب سازمانهای مذهبی "رهبری دار" برای پیشبرد برنامه هایشان از صنعت فریبکاری بهره می برند، می توانیم اعتقاد پیدا کنیم که در زمان حافظ نیز این مسائل مطرح بوده و او برای آنکه حق را ادا کند، این شعر را به این صورت می سراید. در عین حال نباید فراموش کرد که حافظ با گفتن این بیت در همان غزل:

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید

شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد

نشان داده که نقدش به آخوندها و صوفی ها بر اساس دیدگاههای قرآنی از موضوعات برساخته های انسانی است.

چراکه مقصودش از "فردا" فردای قیامت است که بقول قرآن واقع می شود. و چون این واقعه رخ دهد همه آنهایی که از آخوندها و صوفی ها پیروی کرده اند، می فهمند که بخاطر آن دنباله روی ها گمراه شده اند. مصادیق این سخن همه در قرآن آمده و مشخص است که نوع تحلیل حافظ در این شعر، دینی است و او در این نقد نظرش بر قرآن و آیات سوره اسراء (بویژه آیه 36) و صافات (آیات 27 به بعد) بوده است.

احمد گفت: معلوم می شود که سخن گنجی و ملکیان که می گویند شاعرانی چون حافظ، به این خاطر کارشان جلوه کرده که از قرآن عدول کرده اند، سخن بی معنی را مطرح کرده اند.

گفتم: شاید در برخی از موارد حق با ایشان باشد، اما در بسیاری موارد دیگر، سخن آنها باطل است چراکه شاعرانی چون حافظ اغلب شعرشان فهمیده نمی شود مگر آنکه خواننده با قصص و معارف قرآنی آگاهی داشته باشد و بتواند آنها را بر آن اساس معنی کند. خودش هم می گوید:

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ

هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم

سوسن گفت: یا این شعر:

ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد

لطایف حکمی با کتاب قرآنی

یا این شعر دیگر او:

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ

به قرآنی که اندر سینه داری

ثریا گفت: اگر این چنین است پس چرا باید این آقایان این حرف را بزنند؟

گفتم: به نظر من دو دلیل دارد. یا اینکه آنها قرآن را به آنگونه که باید فهمیده شود نمی فهمند. یا اینکه آنها با افکار کسانی چون حافظ آشنایی ندارند و از زعم خود چیزهایی را به او نسبت می دهند.

احمد گفت: یعنی می فرمایید انسانهایی مثل گنجی و یا دکتر سروش قرآن را و یا حافظ را نمی فهمند؟

گفتم: متونی مثل قرآن و یا حافظ متونی قابل تفسیر و تاویل اند که ممکن است هر کس از ظن خود آن را فهمیده باشد. بنابراین همیشه این احتمال هست که کسانی آن را بد فهمند و یا بد معنی کنند.

ثریا باز گفت: اگر اینگونه است پس مشکلات اجتماعی ما هم می تواند به قرآن و اسلام ربطی نداشته باشد بلکه ناشی از بدفهمی های ما و روشنفکران مذهبی و آن کسانی باشد که بیشتر از پیش خود آن را تفسیر کرده اند. بر این اساس اگر شما قادر باشید تفسیر دیگری را از "اسلام" بدهید که غیر تفسیر آنها است و یا حداقل ثابت کنید که این اسلامی که امروز در کشور ما و سایر کشورهای اسلامی جریان دارد، از نظر "اسلام محمدی" (اسلامی که حضرت محمد شرح و بیانش کرده)، قابل رد است، آنگاه خود به خود بنیان همه سخن های آقای گنجی فرو می ریزد.

از استدلال و منطق ثریا شگفت زده شدم و خطاب به همه گفتم: ثریا درست می گوید چراکه گنجی و همفکرانش ملکیان و سروش معتقدند "اسلام محمدی" (اسلامی که گنجی به اعتبار طبقه بندی ملکیان آن را "اسلام یک" خوانده و آن را به متون دینی مقدس معنا کرده که فوق سؤال و چون و چرا می باشند) موجبات رشد عقلی مسلمانان را فراهم نکرده بلکه همه رشد فکری مسلمانان مربوط به آن دورانی است که فیلسوفان و عارفان مسلمانی از متن قرآن فاصله گرفته اند و یا از "اسلام نخستین" عدول کرده اند. منظور او به کسانی چون ابن سینا و فارابی، یا ابن عربی و ابن رشد و غزالی و مولوی و ... است که معتقد است آنها - نه با اسلام بلکه با آشنا شدن - با فلسفه یونان توانسته اند برای مسلمانان افتخارات فرهنگی فراهم آورند. 1 و 2

شادیه گفت: این یک قیاس مع الفارق است و به سادگی می توان ثابت کرد که آقایان ملکیان و گنجی یا سلیقه های خودشان را از اسلام و مسلمانی در موضوعیت این سنجش دخالت داده اند و یا به عمد دارند شبهه بافی می کنند تا ذهن خواننده را از توجه کردن به ریشه اصلی این افتخارات گمراه سازند.

ثریا گفت: چگونه؟

شادیه گفت: باید دید که ریشه این افتخارات از کجا سرچشمه می گیرد. بعبارت دیگر اگر بحث مسلمانان از آن افتخارات بحث برتری طلبی قومی است آنگاه مشخص است که آنها چیزی از پیام پیامبرشان درک نکرده اند بلکه آنها کسانی اند که دین را در جهت رسیدن به قدرت و ثروت بهانه ساخته اند. در عین حال باید توجه داشت که اینگونه از مسلمانان دغدغه دین ندارند، بلکه آنها دغدغه آن باورها و موضوعاتی را دارند که مفسران مذهبی و قدرتمندان شان آنها را برای ایشان مهم و بزرگ جلوه می دهند. بله سلاطین قدرتمند عثمانی همه برای اندیشه های عارف مشهور "ابن عربی اندلسی" ارزش فوق العاده ای قائل بودند و اهتمام می ورزیدند که در مدارس شان آن اندیشه ها را یاد بدهند، اما مگر آن حرفها و یا ارزش گذاری ها می توانست آن سفاکان را رهبری کند به اینکه به برابری همه انسانها (عدالت) و کرامت وجود انسانی فکر کنند و یا بازشان دارد به اینکه با دین تجارت نکنند و یا آن را وسیله قدرت

طلبی ها شان قرار ندهند. یا مثلا در همین ایران خودمان در زمان صفویه که عقاید فیلسوفان وحدت وجودی - مثل میرداماد یا شیخ بهایی و یا ملاصدرا- مطرح شد و شخص شاه عباس هم در راه توسعه آراء و عقاید آنها بسیار اهتمام ورزید ، آیا از توی آن آراء و عقاید می توانست موضوعی بیرون آید که بتواند سرنوشت انسان ایرانی را از دست حاکم خودکامه بیرون آورد. یا حتا تا حد همان مسلمانان صدر اسلام حق انتخاب داشته باشند که با بیعت کردن و یا نکردن، در تعیین سرنوشت خود دخالت داشته باشند. اینها به کنار ، آیا کتاب "قبسات" میرداماد و "اسفار اربعه" ملاصدرا و یا "کشکول" شیخ بهایی می توانست شاه را بر سر عقل آورد که کمتر آدم بکشد و یا او را باز دارد از اینکه خطاط معروف و آزادمنش ایرانی -میرعماد- را به اتهام واهی تسنن به فجیع ترین وضع بکشند؟

پرویز گفت: این بخاطر آن است که صفویه که آمدند می خواستند بر اساس باورهای شیعی و نژاد ایرانی ، برای ایرانیان هویت جدید بسازند که بتوانند در مقابل عثمانی های سنی ایستادگی کنند. اگر ایرانیان سنی می بودند آنگاه آنها با حرف شنوی از مفتیان عثمانی کجا می توانستند بنیان یک کشور مستقل را پی ریزی کنند؟

شادیه گفت: حرف تو درست. اما سؤال من این است که اگر شیعه پیشنهادی آنها همان شیعه امام حسینی بود آنگاه آنها هرگز قادر نبودند دو موضوع لاینچسبک اعتقادات شیعی امام حسینی را با موضوع خودکامگی سیاسی پادشاهی که مانند یزید عمل می کرد جفت و جور کنند. بنابراین نباید گفت که شیعه پیشنهادی علمای جبل عاملی و یا فیلسوفان وحدت وجودی همان باوری است که مثلا پیروان امام حسین در صحرای کربلا داشتند. خیر آنها با هم فرق دارند ولو اگر نامشان یکی باشد. صفویه می خواست بر اساس هویت ایرانی و مذهب علمای جبل عاملی و فیلسوفان وحدت وجودی ملقمه ای درست کند که خر خودش را پیش ببرد. بله پادشاهان صفوی بویژه شاه عباس توانست قلمرو ایران را بسیار وسیع کند اما مطمئنا آنها قلمرو آزادی و عدالت و همه آن کرامت های انسانی که در ذات پیام حضرت محمد بود را محدود بلکه نابود ساختند. این وضعی بود که عثمانیان هم در آن طرف تبلیغش می کردند و این شد که مسلمانان در پی ترجیحات سیاسی حاکمانش و فیلسوفانش از "اسلام محمدی" دور و گمراه شدند تا کنون که کارشان به فضاحت تمام کشیده شده است.

سوسن گفت: مگر نه این است که معاویه و یزید هم که سرکار آمدند موضوع سروری عرب را پیش کشیده بودند. آنها هم برای آنکه مقاصد سیاسی و قدرت طلبانه خود را پیش ببرند، مجبور بودند که از "اسلامی محمدی" عدول کنند. اسلامی که می گفت : "کسی بر کسی برتری ندارد و برتری به تقوا است که آنها نزدیک خدا معلوم می شود" و یا "بنی آدم اعضای یک پیکرند".

احمد گفت: به همین خاطر است که امروزه بسیاری از عربان بویژه عربان کشور اردن و سوریه از معاویه تجلیل می کند. چراکه به همانگونه که شاه عباس برای ما افتخارات هنری و فرهنگی فراهم آورده معاویه برای مسلمانان آن منطقه افتخار آفریده. و کسی نیست که بخواهد ریشه آن افتخارات را بررسی کند که چیست؟

شادیه گفت: دقیقا همینگونه است که تو می گویی. یعنی اگر دقت کنیم می بینیم شاه عباس ایرانی یا سلطان سلیم ترک و یا اکبر شاه گورکانی هرکدام شان برای زمانه خودشان، یک معاویه و یک یزید بودند. یزیدانی که باور مذهبی را برای سروری و برتری قوم خودشان تفسیر می کردند و اسلام را در پای اثبات برتری هویت قومی خود قربانی می نمودند.

گفتم: اگر از این منظر نگاه کنیم می بینیم این وضع برای همه دوران تاریخی بعد از پیامبر (بویژه بعد از قتل علی بن ابی طالب) صدق می کند. چراکه بعد از آن هرکس که در راس قدرت قرار گرفته اسلام و قرآن را بزعم خودش توجیه و تفسیر کرده است. زعمی که درواقع از موضع سود شخصی و یا گروهی و قومی نشأت می گیرد و جز رسیدن به ثروت و ولایت و تسلط داشتن بر جان و مال و آراء مردم مصداقی ندارد. شما از همان ابتدای بعد از قتل علی بن ابی طالب که معاویه سرکار آمد... بگیریید تا همین امروز، می بینید که "اسلام" بهانه برتری جویی ها و قدرت طلبی ها قرار گرفته است.

ثریا گفت: منظور شما این است که هرزمان قدرت جا به جا شده اسلام هم یک تعریف جدیدی پیدا کرده است؟
گفتم: همینطور است.

سوسن گفت : بر این اساس، باید به این مسئله برسیم که "بنای سازمان فکری ما مسلمانان" از کج اندیشی آنهاپی که بعد از پیامبر (و علی بن ابی طالب) قدرت را به دست گرفتند و تا امروز، به تدریج کج و کج تر شده تا این زمان که آخوندها آمده اند ما شاهد فرو ریزی و از هم پاشیدگی آن هستیم.

پرویز گفت: این مسئله فقط مربوط به ما و آخوندها نیست که صدق می کند. به اعتباری، این وضع مشمول همه مذاهب اسلامی است. سوسن گفت: پس بی خود نیست که حافظ می گوید:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندید حقیقت ره افسانه زدند .

بعبارت دیگر جنگ زمانی رخ خواهد داد که انسانها "حقیقت" را ندیده بگیرند و بخواهند با فلسفه بافی و موضوعات غیرواقعی روی حقیقت را ببوشانند.

شادیه گفت: درجایی که ما امروز در معرض بروز خطر جنگ هستیم، از روشنفکران و آزادی خواهان لایبیک مان انتظار هست که با پیش کشیدن بحث های تحریک کننده که از آن بوی هویت طلبی و قدرت طلبی به مشام می رسد ، باد در شیپور جنگ ندمند. درجایی که اسلام و قرآن (تا عصر ما) مورد سوء استفاده قرار گرفته و کسانی آن را دستاویز مسائل شخصی و مقاصد گروهی خود کرده و می کنند، از یک انسان صلح دوست و خیرخواه (و حتا یک محقق) انتظار هست که مانند آخوندها مبانی یک باور و اعتقاد جدیدی را بنیان نسازد که باز بنوعی دیگر اختلافات و دشمنی ها را در بین ما دامن می زند. ما هم اگر اینکار را بکنیم فرقی با آخوندها نداریم.

احمد گفت: اینهایی را که شما گفتید همه درست. اما این کسان که دشمنی ایجاد می کنند و یا فلسفه بافی می کنند، اینها هم بالاخره انسانند و خرج دارند. باید روزی بخورند و زندگانی شان یک جوری تامین شود. اگر آخوندها مجازند که با دین و قرآن تجارت کنند و مردم آنها را بر صدر مجالس بنشانند، چرا روشنفکر لایبیک مان که بهتر از آنها عقل دارند و فلسفه می بافند مطرح نباشد. بالاخره جامعه که یک دست نیست. گروهی بر اساس دین و گروهی هم بر اساس بی دینی امورات شان می گذرد.

گفتم: ببین احمد تو داری شلوغ می کنی. بحث این نیست چه کسی با چه چیزی اموراتش می گذرد و یا نمی گذرد. اتفاقاً موضوع این بحث در بسیاری از آیات قرآن اشاره شده. اما به دلالتی که بیشتر اشاره شد مسلمانان هرگز به آن فکر کرده اند و نه عمل.

پرویز گفت: کدام آیات قرآنی؟

گفتم: در قرآن آیات بسیاری است که بر اساس آنها، روزی خوردن از راه دین مذموم شناخته شده است. آیاتی مثل آیات 16، 41، 79 و 86 سوره بقره که خدا نهی می کند از اینکه مردم آیات او را بفروشند و از آن راه زندگانی دنیوی خود را تأمین کنند. سپس از روی قرآن، این دو آیه را پیدا کردم و خواندم.

آیه 41 سوره بقره: "و لا تشتروا بایاتی ثمنا قليلا و ایاتی فاتقون"، (و آیات مرا به پول ناچیز نفروشید و از من بترسید). یعنی ساحت دین را از موضوع ثروت و قدرت جدا کنید و آن را با پول معامله نکنید، و بترسید از من (که اگر کنید دمار از روزگارتان در می آید). یعنی همین وضعیتی که بعد از پیامبر مسلمانان کردند و همان روز و همین روز دمار از روزگارتان درآمده است.

یا آیه 79 سوره بقره: "فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عندالله لیشتروا به ثمنا قليلا فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یکسبون"، (پس وای به حال آنهایی که با دست های خودشان کتاب (قرآن) را می نویسند و سپس می گویند این نوشته ها از نزد خدا است <یعنی کلام الله است> تا که آنها را به بهای اندکی <که منظور رسیدن به مال و جاه دنیوی باشد> بفروش برسانند. پس وای بر آنها از آن چیزها که نوشته اند و وای بر آنهایی که آن ها را کسب می کنند).

پرویز گفت: به اینگونه که تو قرآن را معنی می کنی، یعنی اینکه قرآن اگر کلام الله باشد، اما تفسیر و ترجمه اش کلام الله نیست و کسی که این کار می کند حق اینکه بخواهد آن را بفروشد را ندارد.

گفتم: معنی این حرف آن است که کسی حق ندارد قرآن را "دام تزویر کند".

پرویز گفت: منظور از این "فویل" (پس وای) که در آیه آمده چیست؟

گفتم: منظور همین وضعیتی است که امروز گرفتارش هستیم. یعنی بر اثر آن حرفها و نوشته ها و فلسفه بافی هایی که مالاها و آخوندها و روشنفکران دینی به حساب خدا و دین خدا زدند و نوشتند و تبلیغ کردند، ما هم آنها را به هر قیمت خریدیم، به چنان چاهی در افتاده ایم که رهایی از آن غیرممکن می نماید. یعنی همین وضعیتی جهنم دره "جمهوری اسلامی" که نه ما بلکه بزرگترین عقلای جهان هم راه حلی برای آن ندارند.

سوسن گفت: جالبه که شما "ویل" عربی را به "ول" انگلیسی (WELL) به معنی چاه تفسیر می کنید.

گفتم: برای آنکه "ویل" به معنی چاه را من در کتاب ابوالفتوح رازی دیده ام. منتها او می گوید که ویل چاهی است در جهنم. و من می گویم که جهنم همین وضعی است که من و شما آن را برای خودمان بوجود می آوریم.

سوسن گفت: در هر حال اینگونه که شما تفسیر می کنید، قرآن روزی خوردن از راه دین را نادرست می داند. بعد ادامه داد:

- با این حساب، می توان گفت که در قرآن موضوعات دین و دنیا از هم جداسرند و کسی حق اینکه آنها را به هم تبدیل کند و یا مورد معامله قرار دهد را ندارد. این سخن می تواند ما را به "سکولاریسم" رهبری کند. چراکه اگر نشود از راه دین نان خورد، آنگاه خود به خود هیچ فرد و دستگاه مذهبی هم نمی تواند قدرت مالی پیدا کند که بتواند از راه دین مردم را فریب داده و به راه خود بکشاند.

گفتم: نظر من هم همین است، اما ...

سوسن گفت: اما چه؟

گفتم: اما، به دلیل 1400 سال گمراهی و کجروی و دور شدن از پیام نخستین حضرت محمد ("اسلام محمدی") ما اینک قادر به اثبات این قضیه نیستیم. چراکه مسائل ما به دلیل آن گمراهی ها و در افتادن به چاه "ویل قدرت" که قدرتمندان اسلامی و مفسران و فیلسوفان و هنرمندان اسلامی طی این زمان برای مان بوجود آورده اند، امروزه به چنان ظلمت و گمراهی عمیقی در افتاده ایم که کسی گوشش به این حرف قرآن که گویی از آن بالای چاه سخن میگوید، بدهکار نیست.

احمد گفت: یعنی هیچ راهی نیست؟

گفتم: به نظر من هیچ راهی نیست. مگر اینکه ...

احمد گفت: مگر اینکه چه؟

گفتم: مگر اینکه روشنفکران لایبیک نگاه شان را به اسلام عوض کنند.

پرویز گفت: چگونه است که باید روشنفکران لایبیک نگاه شان را عوض کنند؟

گفتم: برای اینکه روشنفکران لایبیک به دلیل اعتقاد نداشتن به قرآن همیشه مباحثی را در ضدیت با قرآن پیش می کشند که جامعه مذهب زده را ملتهب می سازد. این کار سبب می شود که مذهبیان آنها را در جبهه مخالف خود و ضد خود قرار دهند و علیه شان جو سازی کنند. در این موقعیت سخن کسی که بر حسب تحقیق معلوم می سازد که موضوعات قرآنی (اسلام یک) درست برعکس نظرات مذهبیان است شنیده نمی شود. این است که راه ما از این نظر بسته است مگر آنکه روشنفکران لایبیک (به دلیل برخوردار بودن از خرد) متوجه این مسئله بشوند که ستیزه جویی با اسلام وضع را بدتر می سازد.

پرویز گفت: پس آخر این قضیه به کجا ختم می شود؟

گفتم: من نمی دانم، اما فکر می کنم که آخر این قضیه به جنگ و ویرانی بی حد و حساب منجر شود.

پرویز گفت: روشنفکران مذهبی چی؟ آیا از آنها کاری بر می آید؟

گفتم: اگر نخواهند فکر شان را عوض بکنند نه. زیرا روشنفکران مذهبی از آنجایی که جزو بدنه جامعه مذهبی اند می خواهد مثل آخوندها هم خدا را داشته باشند و هم خرما (یعنی دین و قدرت) را. از اینرو آنها بی آنکه متوجه ناکارآمدی افکارشان باشند همینطور پشت سر هم بر اساس فلسفه ارسطو و افلاطون و مارکس و سارتر و این اواخر از پوپر، شبهه دینی بوجود می آورند که از طریق جلب آراء مردم یا قدرت را راسا در دست بگیرند و یا در قدرت با آخوندها شریک شوند و به این طریق خر خودشان را پیش ببرند. این است که متأسفانه راه ما از این نظر نیز بسته است. زیرا از یک طرف ناف همه ی آنها یک جوری به مردم مذهبی و "جمهوری اسلامی" (یا حکومتی شبیه به آن) بسته و از طرف دیگر به علت برخی متشابهات های فکری که با روشنفکران لایبیک دارند، ایشان را نیز فریب می دهند که فکر کنند اگر آنها قدرت را به دست بگیرند ایشان (روشنفکران لایبیک) هم به هدفهای شان نزدیک شده و اصلاحاتی به نفع آنها صورت می گیرد. در حالیکه اصلاحات از این طریق صورت نمی گیرد. اصلاحات زمانی صورت می گیرد

که آنها به مسئله جدایی دین و دنیا و دین و قدرت به درستی پی ببرند و آن را جزو ساختار اصلی باور خودشان کنند. این کار از آنها ساخته نیست چراکه آنها قدرت را دوست می دارند، از اینرو حاضر نیستند چیزی را در ارتباط با دین بگویند که خلاف سود آنها و باور آخوندها از موضوع تملیق دین و قدرت است.

سوسن گفت: معنی این سخن یعنی اینکه ما نباید تصور کنیم با روی کار آمدن آقای خاتمی تغییرات مهمی به نفع آزادی و جدایی دین از دولت صورت می پذیرد. یا حتا از کسانی مثل آقای گنجی که جرأت می کنند و قرآن را زیر سؤال می برند، نباید انتظار داشت که بتوانند تغییرات بنیادینی در موضوعات دین و برداشتهای آن به نفع دموکراسی صورت دهند. چراکه ایشان هم بنوعی به آن بدنه وابسته اند و هم آنکه قرآن را از این نظر بی اثر و بی مصرف می دانند.

احمد گفت: اگر آنها قرآن را بی اثر و بی مصرف کنند، آنگاه با چه چیزی می خواهند در دین اصلاحات بوجود آورند؟
گفتم: حتما با پوپر! چرا این سؤال را از آقای گنجی نمی کنید؟

احمد گفت: پس چکار باید کرد؟

گفتم: تنها یک راه دارد. و آن اینکه از راه خود قرآن و دین باید راهی پیدا کرد که خلاف نظر مذهبپون و روشنفکران مذهبی باشد و اینکه باید روشنفکران لایبیک از این مسیر و کسانی که در این راه قدم می گذارند، پشتیبانی کنند. ولو آنکه خلاف اعتقادات آنها باشد. آنها باید به این نصیحت قرآن گوش دهند ولو اگر به گوینده آن ایمان ندارند و خوش ندارند: "وعسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم"، (چه بسا چیزی را که شما بدتان می آید اما آن برای شما خیر است، و چه بسا چیزی را که شما دوستش دارید و آن برای شما شر است). (216/بقره).

سوسن گفت: خیلی جالبه، اینگونه که شما می گویند بنظر منطقی است.

گفتم: ببین، این مسئله که امروز ما با آن روبرو هستیم، مسئله ی امروز ما نیست. جامعه ما از همان حتا ظهور زرتشت و آمدن دین زرتشتی هیچگاه فرصت نداشته به حقیقت دین دسترسی پیدا کند و یا آزادانه در آن به غور و تحقیق بپردازد. همیشه در این کشور دین بهانه قدرت طلبی پادشاهان و حکومتگران ستمگر قرار گرفته. اسلام هم که آمد، بعد از کمتر از 50 سال همه چیزش به قدرت و ثروت آلوده شد و همه موضوعاتش در حول محور قدرت و ثروت توجیه و تفسیر شد. این است که عموم کتاب های دینی و تفاسیر ما به مسئله قدرت آلوده اند.

سوسن گفت: بعبارت دیگر چون همه چیز اجتماعات پیشین ما بر روی محور قدرت و هویت چرخیده بالطبع دین را هم آلوده کرده و اجازه نداده که کسانی آن را به درستی تفسیر کنند. معنای این سخن این است که قرآن اگر در کلام تحریف نشده حتما در ترجمه و تفسیر تحریف شده و یا به شکلی درآمده که بتواند قدرت را توجیه کند.

گفتم: همینطور است.

سوسن گفت: اگر اینگونه است پس باید به این باور رسید که "نگین ولایت" بعد از پیامبر به دست اهریمن افتاده و او در غیاب پیامبر و امامان (یعنی کارگزاران واقعی دین) در تمامی این سالها تا به امروز همه کاره دین ما بوده است. به عبارت دیگر، ما باید نسبت به تمامی استنباطات دینی مان تا به امروز شک کنیم و احتمال بدیم که شیطان در آنها راه یافته و ما گمراه شده ایم. بعد بی اختیار آهی از نهاد خود سرداد و گفت: WOW حالا می فهمم که چرا حافظ می گوید:

به صبر کوش تو ای دل که حق رها نکند

چنین عزیز نگینی به دست اهرمنی

مزاج دهر تبه شد درین بلا حافظ

کجاست فکر حکیمی و رای برهمنی

بعد -درحالیکه معلوم بود از درک این معنا متأثر شده است، بلند شد رفت به سمت آشپزخانه تا به بهانه نوشیدن یک لیوان آب احساساتش را کنترل کند.

بعد از آنکه سوسن آبی نوشید و به جایش بازگشت، شادیه رشته سخن را به دست گرفت و گفت:

-اینکه اینک ما شاهد ویران شدن ساختارهای روانی/ اجتماعی خود هستیم ایجاب می کند تا برای یک بار دیگر تاریخ و همچنین متون دینی مان را، به دید تحلیلی و از دیدگاه نقد قدرت مطالعه کنیم. در این نوع تحلیل و نقد، دیگر نمی توانیم هر موضوع و یا برساخته ذهنی خودمان و یا دیگرانی که مطلبی درباره تاریخ و دین نوشته اند را درست فرض بگیریم و بر اساس آن به نتیجه مطلوبی که خود می خواهیم برسیم. مثلا به دلیل آنکه ما وطن پرست هستیم هرکاری را که کوروش و یا نادرشاه کرده اند را بگونه ای توجیه کنیم که بتوانیم به نوعی که دوست می داریم، مقصودمان را به خواننده تحمیل کنیم. این مسئله در مورد انسانهای دینی هم صدق می کند. یعنی اگر بر حسب آنچه خود بدان معتقدیم در ارتباط با کسانی که در زمینه مذهب سخنی گفته و یا کاری کرده اند، چنین نتیجه بگیریم که "مسلمانان از آنجایی به افتخارات عظیمی دست پیدا کرده اند و یا رشد کرده اند که از "اسلام یک" عدول کرده اند"، آنگاه جز این که بگویم گوینده این سخن شده بافی و مغلظه می کند نیست.

ما اگر به همه دستاورهای فلسفی و هنری ی را که بعد از پیامبر در کشورهای اسلامی شکل گرفته نگاه کنیم می بینیم که همه آنها به موضوع قدرت و سیاست ارتباط مستقیم دارند و از این جهت قابل نقد هستند. به نظرم در جایی که هنوز در کشور ما این آثار از جهت نقد قدرت بررسی نشده اند موضوعیت این نتیجه گیری هایی که آقای گنجی و دوستان شان کرده اند، بی معنی و بی فایده است. این مسئله فقط مشمول دوران تاریخ بعد از اسلام نیست بلکه در پیش از اسلام نیز در این سرزمین و همه جای این کره خاکی بنوعی سابقه داشته و اصولا موضوع آن یک مسئله عمومی است که همه تواریخ سیاسی و مذهبی جهان را شامل می شود. مطالعه تاریخ پیشترها ترجیحی بود و بر حسب قدرت و نحوه فکری گروه های ذینفع معنی پیدا می کرد. درحالیکه اینروزها در کشورهای آزاد از لحاظ آکادمیک، تاریخ را از دید تحلیلی و از دیدگاه نقد قدرت مورد مطالعه قرار می دهند. این است که من معتقدم که ما ایرانیان برای بیرون رفتن از این بن بست موجود باید دست به یک حرکت اساسی بزنیم و تاریخ و مذهب مان را دوباره بر اساس دیدگاههای انتقادی و تحلیلی مورد بررسی قرار دهیم.

ثریا رو به شادیه کرد و گفت: می توانی بیشتر توضیح بدهی.

شادیه گفت: من بعنوان یک کارشناس تاریخ هنر که در این زمینه مطالعاتی کرده ام، می توانم از راه مطالعه تاریخ هنر به شما نشان دهم که مثلا آثار هنری و معماری دوره صفوی چه نسبتی با موضوعات سیاسی و دینی و باورهای رایج زمان خود داشته و آن چگونه به دوران ما کشیده و در احوالات سیاسی و اجتماعی ما تاثیر گذاشته است. چراکه معتقدم از آنجایی که در تمامی دوران تاریخ تمدن بشر دو موضوع مذهب (بعنوان ایدئولوژی) و قدرت (بعنوان ابزار حکومت) همیشه در ارتباط با موضوع هویت قومی تعریف و تفسیر شده اند و لذا آنها همیشه در طول تاریخ بهم گره خورده اند. از اینرو از آثار بجا مانده از هر دوره های تاریخی می توان دریافت که ملتها از کجا بخاطر ترجیحات سیاسی و ذینفع بودن گروه های سیاسی غالب، تغییر مسیر داده و باورهای جدیدی را دنبال کرده اند. درواقع اگر با دید نقدگرایانه این آثار را بررسی کنیم، دقیقا آنها به ما می گویند که خرابی ها و ویرانی ها از کجا نشأت گرفته اند. این کار باید در همه زمینه های فرهنگی مثل ادبیات و فلسفه نیز صورت بگیرد.

ثريا پرسید: ما چگونه می توانیم از دیدن آثار هنری به این مسئله پی ببریم؟

شادیه گفت: ببین، عکس العمل طبیعی هرکسی که مثلا درمقابل یک اثر هنری و یا ساختمانی قرار می گیرد، این است که ابتدا مفتون زیبایی و یا عظمت آن اثر می شود و نتیجتا از خود بی خود می شود. و وقتی انسانی در مقابل یک اثر هنری -که ساخته دست انسانی دیگر مانند خودش است- از خود بیگانه شد طبیعتا توجه اش به انگیزه اصلی خلق آن اثر جلب نمی شود و قادر نیست انگیزه های فردی و سیاسی که می توانند پشت آن اثر مخفی باشند را ببیند. ما اگر به این مسئله توجه داشته باشیم که آنهایی که وسائل بوجود آوردن آن آثار را فراهم آورده اند، به قدرت هنرهای تصویری واقف بوده اند، و می دانسته اند که با خلق این آثار به چه هدفهای سیاسی مهمی (که می توانسته قدرت آنها را توجیه کند)، نائل می شده اند، شاید با صرف نظر کردن از زیبایی و عظمت کار - که بطور طبیعی با نخستین نگاه به این آثار برای مان حاصل می شود- بتوانیم به انگیزه درونی خلق آن آثار پی ببریم. اینجا است که می گویند هنر سحر انگیز است. یعنی انسان را جادو و مسح می کند و اجازه نمی دهد که پشت آن اثر و انگیزه خلق آن اثر دیده شود. این مسئله شامل اغلب آثار هنری بجا مانده بویژه از دوران بعد از اسلام در ایران می شود و ما بی آنکه به موضوع چگونگی پیدایش آن آثار و انگیزه های پشت پرده آن پی ببریم اغلب مفتون زیبایی آنها شده و در مقابل آنها از خودبیگانه می شویم.

ثريا باز پرسید: آیا این مسئله می تواند به موضوع تصویر سازی که گفته می شود در اسلام حرام است مربوط باشد؟

شادیه گفت: دقیقا همینگونه است. و اینرا اغلب روشنفکران و کسانی که دوستدار هنرند به حساب کسری اسلام می گذارند. درحالیکه اگر توضیح داده شود که حرمت این تصویر سازی فقط در ارتباط با موضوعات دینی و آن جاهایی است که انسانها بخواهند بر حسب تصویری که از موضوعات مذهبی می سازند امر مقدسی را بنا کنند که بر حسب آن مردم را به دور خود جمع کنند که خر خودشان را پیش ببرند، آنگاه شاید لازم باشد که ما در برداشتهای مان نسبت به اسلام تجدید نظر کنیم و برای آنکه بخواهیم موضوع دین را از قدرت جدا سازیم مجبور شویم برگردیم به همان دستوراتی بنیادینی که پیامبر اسلام در صدر اسلام آورده است. چراکه درواقع بزرگترین مانع ما همین نگاه های فلسفی/ هنری به اسلام است که باعث شده دین و قدرت با هم گره بخورند و جدایی شان از هم غیرقابل تصور گردد.

پرویز گفت: اگر به اینگونه که شما تفسیر می کنید تعبیر کنیم، آنگاه دیگر چیزی از اسلام باقی نمی ماند که مسلمانان بخواهند به آن افتخار کنند. تمامی این آثار هنری اسلامی از معماری و کاشی کاری بنای مساجد گرفته تا آینه کاری زیارتگاهها و مقرنس سازی و حتا هنر فرش بافی که در بعداز از اسلام با الهام از طرح های اسلیمی و ترنجی شکل گرفت همه بی اعتبار می شوند.

شادیه گفت: آن آثار اولا چه افتخاراتی می تواند برای مسلمانی بیابورد که مثلا امروزه بر اثر آن آثار از خودبیگانه شده و نتوانسته خودش را با مسیر طبیعی رشد عقلانی بشر هماهنگ سازد و قرن ها از عقل و خرد دور بماند؟ ثانيا، ما نباید فراموش کنیم که آثار هنری که از آن نام بردید ربطی به خدا و پیامبر و امام ندارند بلکه آنها چیزی جز تعبيرات خود هنرمند و برگرفته از ذهنیت او نیستند



و فقط فلسفه بافی او و یا آنهایی که از آن قصد برانگیختن افتخار را دارند است که آن را به خدا (آنهم خدایی که او می شناسد بقول آقای گنجی "خدای مشخص انسان وار") وصل می کند. بعنوان نمونه میکلا آنژ، هنرمند پرآوازه دوره رنسانس وقتی که داستان خلقت را به تصویر می کشد برای بیننده ی زمان خود این شبهه را ایجاد می کند که خلقت انسان بدانگونه است که او به تصویر کشیده و از آنجایی که با زیبایی تمام جزئیات آن را تجسم کرده فرصت این را از بیننده ای که به این

موضوع باور دارد می گیرد که بخواهد آن را زیر سؤال ببرد. بر حسب تعاریف و توجیهات مذهبی آن دوره، آن هنرمند بواسطه خلق این اثر "دست خلاق خدا" به حساب می آمد و این عنوان می توانست پشتوانه فلسفه ای شود که به او و اثرش اعتبار الهی بدهد. منظوم این است که وقتی انسانی در مقابل چیزهای شگفتی آور و زیبا از خود بیگانه شد دیگر نباید از او انتظار عقل و خرد و یا درک عدالت داشت. این یک قانون طبیعی است که در همه جا و همه کس صدق می کند.

سوسن گفت: شاید دلیل اینکه قرآن کلام الله است و نه کلام محمد، برای این خاطر است که قرآن نباید بعنوان یک کار هنری و اثر ساخته دست بشر تلقی شود، چراکه باور داشتن به قرآنی که محمد خالق اوست، می توانسته مردم را از توجه داشتن به خدا باز داشته و آنها را به محمد و مسائش مشغول نماید. این مسئله ضدیت دارد با همه آنچه در قرآن آمده است.

شادیه گفت: در عین حال باید توجه داشت که حضرت محمد در عربستان در آن زمان در میان مردمی زندگی می کرده که شعر و شاعری در میان آنها بسیار مورد توجه بوده و مردم کسانی که شعر می گفتند را با احترام خاصی نگاه می کردند. بنابراین هنگامی که حضرت محمد در بین آنها شروع به بازگویی کلام قرآن -که به گفته متخصصین از زیبایی و مهارت شاعرانه خاصی برخوردار است، کرده، طبیعتا می بایست مردم او را مورد ستایش فوق العاده قرار می دادند. در حالیکه قرآن در جهت خلاف باور آنها تاکید دارد که محمد شاعر نیست و از روی هوای نفس سخن نمی گوید. یعنی این کلام برساخته ذهنی و صنعتی و هنری محمد نیست که در مردم این تصور پیدا بشود که بخواهند محمد را بعنوان گوینده آن کلام ستایش کنند.

گفتم: از این سخن نتیجه می گیریم که قرآن از آنرو کلام محمد نمی توانسته باشد (یا برساخته او) که مردم حضرت محمد را مورد ستایش قرار ندهند. چراکه در غیر اینصورت آنها بالطبع با دیدن اثر محمد می توانستند براحتی از خودبیگانه شوند و به حقیقت پشت

این اثر که در واقع خدا است، هرگز پی نبرند. وقتی در قرآن در همان اولین سوره و اولین کلام، می خوانیم "الحمد لله" (ستایش خاص خدا است) برای این است که انسانها جایگاه خدا را برتر و والاتر از هرکس و اندیشه و تصویری قرار دهند تا در مقابل سازنده آن اثر و یا خود اثر از خویشتن بیگانه نشوند. و این در مورد محمد و قرآن نازل شده و کتابت شده او نیز صادق است تا که انسانها به خدا بعنوان خالق همه این جریانات و خالق که آنها را آفریده، ایمان پیدا کنند، نه پیامبر.

شادیه گفت: بر این اساس، اگر سخن آقای گنجی مبنی بر کلام محمد بودن قرآن درست می بود، می توان بر محمد ایراد گرفت که خود او اولین کسی است که پیام خود را نقض کرده است. و اگر چنین می شد مسئله پیامبری او از همان ابتدا منتفی بود.

ثریا گفت: الله اکبر! آقای گنجی از مسلمانان خواسته تا یک دلیل اقامه کنند که چرا قرآن کلام الله است. بفرمایند تحویل بگیرند. و بعد ادامه داد اگر ایشان همان جوانمردی است که روزی در مقابل آقای خامنه ای ایستاد و گفت که او باید برود، (و شیله پیلویه ای در کارش نیست) می باید با شنیدن این سخن حرف خودش را پس بگیرد و اعلام کند اشتباه کرده است.

سوسن گفت: بارک الله به شادیه که او این سخن را شروع کرد و پروراند و تمام کرد.

شادیه گفت: خود تو هم به حل این مسئله کمک کردی. اما مهم این نیست که چه کسی این مطلب را بیان می کند. مهم این است که آقای گنجی آنقدر شجاعت علمی داشته باشد که از سخن بی اساسی که سر داده، دست بکشد و بگوید که اشتباه کرده است.

سوسن باز گفت: فکر می کنم که ما درست نتیجه گرفته ایم: چراکه یکی دیگر از ابزارهای گره خوردن دین به قدرت، همانا موضوع مقدس سازی است. موضوعاتی که از طریق برساخته های ذهنی شکل گرفته و بعنوان امر مقدس به جای خدا می نشانند تا مردم را به ستایش آن بر ساخته ها و دارند. بعبارت دیگر وقتی قرآن محرز می دارد که ستایش مخصوص خدا است آنگاه نباید هیچ تصور و تصویری را که فیلسوفی می سازد و هنرمندی آن را شکل می دهد را بعنوان امر مقدس گرفت و یا مورد ستایش قرار داد. چراکه هر فیلسوف مذهبی و یا هنرمند باورمندی که در عین حال قدرت طلب هم باشد می تواند شبهه باقی کند (و یا تصویرسازی کند) که موضوع برساخته های ذهنی خودش را بعنوان یک امر مقدس برای مردم مطرح سازد. از این راه او می تواند وارد بازارسیاست و قدرت شود و در کنار قدرت طلبان مذهبی و یا غیر مذهبی خر خودش را پیش ببرد.

شادیه گفت: با این حساب ما در دین اسلام چیز مقدسی برای ستایش به غیر از خدا نباید داشته باشیم. "قرآن" هم که کلام خدا باشد اما تفسیر و ترجمه و معنایش بر گرفته از برساخته های ذهنی بشر است. کماآنکه تفاسیر متعددی از قرآن هست که چه بسا در مواردی با هم اختلاف دارند. بنابراین نباید تصور کرد که کلام خدا بودن قرآن برای مفسرین آن و کسانی که آن را معنی می کنند، توجیهی بوجود می آورد که قرآن کتابت شده را مقدس سازند و یا آنچه را که خود معنی می کنند را به امر الهی مربوط کنند. چراکه درک قرآن به هر حال یک درک انسانی است که می تواند از برساخته های ذهنی هرکس نشأت گرفته باشد.

احمد گفت: با این حساب مشکل ما برای رفع موانع اجتماعی در جهت پیشرفت و موضوعات مربوط به حقوق برابر انسانها و بشر و دموکراسی، قرآن نیست. بلکه آن برساخته ذهنی کسانی است که بعنوان "ولی خدا" و "مفسر قرآن" خودشان را متخصص بلامنازع قرآن معرفی می کنند. یعنی مانع دموکراسی نه قرآن بلکه آن متولی است که از برساخته ذهنی خود امر مقدس ساخته و بدینگونه خود را بر جامعه تحمیل می کند.

شادیه گفت: این موضوع به انحای گوناگون در سرتاسر تاریخ بشر تکرار شده و همیشه بوده اند کسانی که به قدرت فلسفه و هنر (بعنوان برساخته های ذهنی بشر) آگاهی داشته اند و می دانسته اند که از طریق بکارگرفتن آن قدرت ها و تداخلشان در امر دین چگونه می توان بر رای و ذهنیت توده ها تسلط پیدا کرده و کنترل همه چیز را به اختیار خود درآوردند.

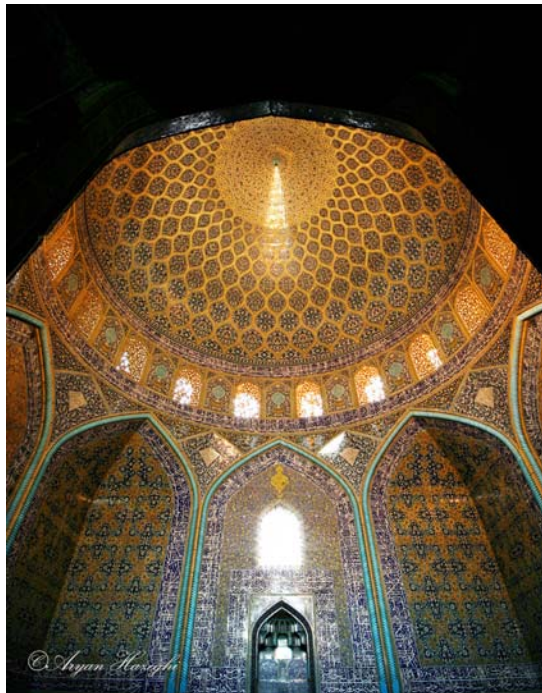
ثریا گفت: این که همان داستان عنکبوت است که گفتیم قرآن به آن اشاره دارد.

شادیه گفت: اینها همه پیشتر در مسیحیت اتفاق افتاده و قبلا هم مسیحیان این کار را کرده اند. در قرون وسطا به دلیل اینکه این اعتقاد را در مردم بوجود آورده بودند که بقایای باصطلاح "قدیسین" دارای قدرت اعجاز و شفا است، گردانندگان کلیساها در جمع آوری بقایای اجساد مردگان و به نمایش گذاشتن آنها در جعبه آینه های قیمتی و جواهر نشان از یکدیگر پیشی می گرفتند که به اعتبار و بهانه آن به موجودیت خود مشروعیت الهی ببخشند تا هرچه بیشتر مردم را دور خود جمع کنند. این مسئله چنان وضعی پیش آورده بود که کسانی از رقبای ایشان خواب نما می شدند و می گفتند که آن مرده مقدس از اینکه استخوانش در فلان صومعه هست ناراحت است و بعد می رفتند آن تکه استخوان را با همان حفاظ قیمتی اش می دزدیدند و و به صومعه خودشان می بردند. 3

گفتم: شما این سخن را داشته باشید، بعد وقتی در تاریخ طبری می خوانیم که پیامبر در وقتی که در بستر مرگ قرار داشتند فرمودند: "خدا لعنت کند آنهایی را که قبر پیامبرشان را مسجد می کنند" آنگاه می توان فهمید که چرا پیامبر اصرار داشته که مسلمانان بعد از او

روی به صنعت مقدس سازی نیآورند. 4

شادیه گفت: بله همینگونه است. ما هرچه از "اسلام محمدی" دور می شویم می بینیم که مسلمانان همه آن سفارشات اساسی را که از پیامبرشان دارند، پشت گوش انداخته اند و پای شان را درست جا پای مسیحیان قرون وسطایی گذاشته اند. بعدها که آخوندها و صوفیان وحدت وجودی آمدند همه اصول و بنیان های اسلامی یک مرتبه ناپدید گشت و جایش را حرفهای دهن پر کن (بعنوان فلسفه اسلامی) و معماری چشم پر کن و تصویر سازی هوش از سر بر (بعنوان هنر اسلامی) گرفت که می توانست هرکسی را فریب بدهد. بدین ترتیب دنیای قدرتمندان (در کنار مذهبونی که با آنها زد و بند کرده بودند) تامین شد و برعکس دین و دنیای مردم همه ویران گشت.



ثریا گفت: جالبه که همه مسلمانان هم می دانند که در اسلام تصویر سازی ممنوع است، اما نمی دانند که چرا ممنوع است. در واقع این هنر فقط در جایی ممنوع است که بخواهند با تصویر و یا نقش نظر مردم را از خدا به ساخته دست خود معطوف کرده و با آن دکان و دستگاه مذهبی راه بیندازند. بر این اساس آنها نه حرف پیامبرشان را گوش داده اند (که خیلی صریح گفته قبر مرا زیارتگاه و عبادتگاه نکنید) و نه اینکه خدا را به تصویر نکشیده اند. چراکه مثلا وقتی به گنبد مساجد شیخ لطف الله و سقف بسیار زیبایی آن می نگریم چیزی نیست جز تصویر سازی از خدا و موضوعات و مراتب هستی که با نقش ها و شکل های بسیار زیبایی آراسته شده اند. بعبارت دیگر مسلمانان به هدایت آخوندها از تصویر سازی چیزها و طبیعت دست کشیدند و خدا را تصویر کردند که بر اساس آن هم از دنیا محروم شدند و هم از آخرت.

احمد گفت: جالبه که آقایان (منظورش به ملکیان و گنجی است) اسم این را گذاشته اند "رشد"!

بعد ، پرویز رو کرد به شادیه گفت: پس می فرمایید تمامی این آثار هنری که در کشور های اسلامی بنام هنر های اسلامی مشهورند در واقع غیر اسلامی اند و اینها را ما به غلط اسلامی می دانیم!

شادیه گفت: شما اگر بخواهید بر اساس "اسلام محمدی" (یعنی اسلامی که حضرت محمد آن را شرح داده و بیان کرده و آن را کامل ساخته و ابلاغ نموده) قضاوت کنید می بینید هیچکدام از این آثار اسلامی نیستند. وقتی ما در آثار معماری یونانی و رومی مطالعه می کنیم می بینیم این آثار بیشتر شبیه آثار هنر یونانی و رومی است تا اسلامی. مگر آنکه شما به دلیل وجود یک نوشته قرآنی که در نقش کاشی کاری های بسیار زیبا که درون ساختمان است، تصور کنید این آثار، آثار هنر اسلامی است. درحالیکه اینگونه نیست. در اسلام هیچ نسخه ای برای خلق هیچ اثر هنری صادر نشده و هرچه هست محصول مخیله هنرمندان و صنعتگرانی است که در خدمت

قدرتمندان زمان خود بوده اند. قدرتمندانی که هدفی جز توسعه سلطه خود نداشته اند و می توانسته اند از نظر مالی خلق این آثار را تامین نمایند.

پرویز گفت: یعنی می فرمایید مثلا آقای محمود فرشچیان که از مقدسین تابلوهای بسیار زیبایی کشیده اند (مثل تابلوی روز عاشورا و یا تابلوی یا ضامن آهو) و همینک کار زیبا سازی ضریح و ساختمان قبر امام رضا را تمام کرده اند، کار غیر اسلامی کرده اند؟

شادیه گفت: بنا بر همان استدلالی که کردیم ایشان از جهت دیدگاه های اصیل اسلامی که پیامبر آن را شرح داده، کارشان اسلامی نیست. اما از دیدگاه آخوندها و صوفیان وحدت وجودی و "مذاهبی" که بعد از پیامبر شکل گرفت و کسانی مثل ابن عربی ها آن را شرح کرده اند، کار ایشان قابل توجیه است. در عین حال باید توجه داشت که ایشان به عنوان یک هنرمند ممکن است از



نادرستی این قضیه مطلع نباشند. ایشان خودشان محو آن زیبایی هایی شده اند که خلق می کنند. اشکال کار در اینجا است که وقتی هنرمندی محو زیبایی اثر هنری خودش می شود، دیگر عقل از سرش می پرد و فرض می گیرد که این استعداد الهی است که به او داده شده و او باید آن را در راه خدا صرف کند. به عبارت دیگر ایشان خدا و مقدسات را به گونه ای که خودشان تفسیر می کنند، تصویر کرده اند و به همین خاطر به خود اجازه می دهند (البته با هدایت آخوندها) که بازسازی قبر امام هشتم شیعیان را یک کار الهی تلقی کرده و به حساب اسلام و خدا گذارند.

گفتم: این کار باعث می شود که مردم از خدایی که از رگ گردن شان به آنها نزدیک تر است دور شده و همچنین از معنای "الله اکبر" یعنی خدا ورای تصورات ما است عدول کنند. مگر نه این است که مسلمانان روزی ده بار در نمازهای پنجگانه شان می گویند "الحمد لله" که بدانند "دون خدا" را ستایش و پرستش نکنند. درحالیکه اینها درست بر عکس دستورات قرآنی، مردم را به ستایش چیزها و بقایای اجساد مردگان تشویق می کنند که در اصل اعتقادات اسلامی جز شرک معنی ندارد. این مسئله (گور پرستی و گور سازی و تزئین گور قدیسین) نه در قرآن آمده و نه در سنت است و نه حتا سیره امامان ما آن را تایید می کند. چرا آنها هرگز بر گور پدران شان ساختمان نکرده اند. مشخص است که اینها همه من درآوردی و موضوعاتی است که در بعد از پیامبر و در غیاب امامان صورت گرفته است. دلیل شرک بودن این اماکن هم همین بس که مردم در این اماکن از خود بیگانه شده و بالطبع عقل و خردشان را از دست می دهند و نمی بینند با این عمل شرک آمیز آخرت شان را از دست داده و زندگانی خود و فرزندان شان را به فقر و بدبختی سوق می دهند.





بعد گفتیم: ببینید این یک موضوع بدیهی است که فکر می‌کنم همه آن را می‌دانند. چراکه ابتدایی‌ترین شکل تقدس‌سازی این است که کسانی با استفاده از هنر نقاشی و سپس معماری بخواهند موضوعاتی "غیرواقعی" را "واقعی و الهی" جلوه دهند. مخالفت با این مسئله هم به فقط اسلام مربوط نمی‌شود بلکه به همه ادیان ابراهیمی (از ابراهیم گرفته که داستان بت‌شکنی او را همه می‌دانند تا اسلام) مربوط است. اهمیت این موضوع آنچنان است که در ده فرمان حضرت موسی هم آمده و چون از اعتقادات بنیادین

است، اسلام هم آن را امضاء کرده است. 5. درحالی‌که مسیحیت با پشت کردن به این قانون و روی آوردن به هنر یونانی از طریق همین تصویرسازی توانست اذهان را فریب دهد و برای قرن‌ها به موضوع قدرت سیاسی پاپ‌ها مشروعیت ببخشد. شما اگر از این منظر به قرآن نگاه کنید می‌بینید قرآن همه‌جا ما را از برساخته‌های ذهنی و تصویری خودمان برحذر می‌دارد و از این باب به ملاحظاتی مسیحی ایراد می‌گیرد که چرا مسیح را خدا و یا پسر خدا تصور می‌کنند و سعی می‌کنند با تصویرسازی از او، حقیقت را مخدوش سازند. درحالی‌که مسلمانان قدرت طلب در بعد از پیامبر (بویژه دوره اموی و عباسی) با استفاده از هنر تصویرسازی و معماری رومی و فلسفه نوافلاطونیون یونانی توانستند سازمان‌فکری و هنری فریبنده‌ای را بنا سازند تا از آن راه بتوانند بنوعی مردم را به دام انداخته و شکار کنند که به مقاصد دنیوی نائل آیند. این کار از نظر اسلامی که محمد آن را آورده و شرح و بیان کرده جز شرک معنای دیگری ندارد.

پرویز گفت: آیا ما در قرآن گزاره‌هایی را داریم که بتوانیم به آنها رجوع کرده تا که به این سخن اعتقاد پیدا کنیم؟
گفتم: گزاره‌ها بسیارند اما همینکه همه مسلمانان در نمازشان روزی چندین بار می‌گویند: "الحمد لله"، یا "سبحان الله" یا "سبحان ربی العظیم و بحمده" و یا "سبحان ربی الاعلی و بحمده" و یا "الله اکبر" یعنی اینکه خدا والاتر از این است به تصور و خیال و فکر کسی درآید و خدا مبرأ است از هر آنچه را که انسانها می‌سازند و به او نسبت می‌دهند.

سوسن گفت: بی‌خود نیست که حافظ هم می‌گوید:

معشوق چون نقاب ز رخ بر نمی‌کشد

هر کس حکایتی به تصور چرا کند؟

گفتم: یا این شعر او:

در کارخانه‌ای که ره علم و عقل نیست

و هم ضعیف رای فضولی چرا کند؟

پرویز گفت: از قرآن اگر گزاره‌های دیگری می‌دانی بگو.

گفتم: باید به کشف آیات مراجعه کنم. بعد از روی کشف آیات به دنبال واژه "صنع" به معنای ساختن و هنر آفریدن گشتم که در عربی معنایش مساوی واژه یونانی TEKNE (تخنه به معنی صنعت) است (کلمه TECHNIQUE به معنی صنعت نیز از این واژه گرفته شده). در شعر و ادب فارسی هم صنعت کردن به معنی حیل‌کردن و فریب دادن آمده، مانند:

صنعت مکن که هر که محبت نه پاک باخت

عشقتش به روی دل در معنی فراز کرد

سوسن گفت: جالبه که بدانیم این بیت در ادامه همان شعر "صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد" آمده که در ابتدای جلسه بدان اشاره شد. معلوم می‌شود که معنای صنعت کردن که حیل‌کردن است مربوط می‌شود به آن صوفی و یا ملایی که با استفاده از کاربرد "هنر" قصد دارد بگوید که معجزه می‌کند و از این نظر انسان مقدسی است.

گفتم: بارک‌الله به شما که نکته‌ها را خوب می‌بینی و روی آن انگشت می‌گذاری و سپس از روی کشف آیات، آیات زیر را پیدا کردم:

آیات 41 تا 45 سوره عنکبوت:

داستان کسانی که از "دون خدا" دوست گرفتند، مثل داستان عنکبوت است که خانه‌ای گرفت

اگر می‌شد که (مردم) در یابند که سست‌ترین خانه‌ها، خانه عنکبوت است.

(یعنی اینهایی که اعتقاداتشان را از برساخته‌های ذهنی دیگران (دون خدا) گرفته‌اند و آن برساخته‌ها را بجای خدا می‌پرستند، داستانشان مثل عنکبوت است که خانه سستی را بنا می‌کند. یعنی این‌گونه انسانها ایمانشان سست است و به

یک تند باد حوادث ایمانشان را از دست می‌دهند.

همانا خداوند می‌داند آنچه‌هایی را که (ملاها، صوفی‌ها و هنرمندان و فیلسوفان مذهبی) از "دون او" (غیر او) می‌سازند

و مردم را بر آن دعوت می‌کنند، (یعنی همین امامزاده‌ها و زیارتگاه‌ها) و او والای حکیم است.

(یعنی فرزانه‌تر و بزرگتر از این چیزها است که مذهبیون به او نسبت می‌دهند)

و این مثالها را برای مردم می‌زینم ولی جز دانشمندان (واقعی) کسی درباره آنها تعقل نمی‌کند.

(یعنی مثال عنکبوت را خدا برای این منظور زد که مردم دریابند که داستان عنکبوت داستان آن انسان فریب‌خورده مذهبی

است که "دون الله" را به جای خدا قرار داده و آن را تقدیس می‌کند)

خداوند آسمانها و زمین را آفرید به حق که در آن نشانه‌ای است برای آنهايي که ایمان می‌آورند.

(مومن واقعی به مخلوقات الهی مثل عنکبوت به دیده عبرت می‌نگرد و از آن بهره می‌گیرد که ایمانش را محکم کند)

آنچه از "کتاب" را که به سوی تو وحی شده، تلاوت کن و صلات را برپا دار (امر دین محدود می‌شود به موضوعاتی که

به سوی حضرت محمد وحی شده و اینکه نماز را نیز برپا دارید. همین و بس)

که همانا صلات باز می‌دارد از زشتی‌ها و ناشایستی‌ها

و برای ذکر خدا (و برای نزدیک شدن به خدا) بزرگتر است (یعنی نمی‌خواهد کار دیگری کنید، همینکه نماز و سلوک برپا

دارید برای یادآوری خدا از هر چیز بزرگتر است)

"و يعلم ما تصنعون" و می داند آنچه را که شما می سازید.
(یعنی خدا به این چیزها که آخوندها، هنرمندان و فیلسوفان مذهبی بعنوان امر مقدس می سازند و نقش آفرینی می کنند واقف است.)

یا آیه 14 سوره مائده :
وَسَوْفَ يُنَبُّهُمْ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ
و بزودی، خداوند آنان را از آنچه که ساخته اند باخبر خواهد ساخت.
یعنی وقتی که جنگ شد و ویرانی آمد، خداوند به آخوندها و صوفی ها و فیلسوفان مذهبی و همه مذهبیبون قشری که برساخته های ذهنی شان را امر مقدس گرفته اند، نشان خواهد داد که چرا آن برساخته ها بی پایه اساس بود و باعث شد که کار به جنگ و ویرانی بکشد. برای فهم این قضیه باید به دیوار ندبه نگاه کرد که اینک یهودیان پای مخروبه های معبد خراب شده سلیمان از روی تاسف سر تکان می دهند. بعد از این نوبت مسلمانان است که باید از ویران شدن گور امامان شان در سامرا عبرت بگیرند تا دست از این کار زشت (گورسازی و تزیین گور) بردارند.

آیه 63 سوره مائده :
وَأَكْلِهِمُ السُّحْتِ لَيْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ
چه بد است آنچه را که می سازند!
(یعنی این چیزها که مردم بعنوان مکانهای مقدس می سازند چقدر بد و خطرناک اند. چقدر آنها بدآموزی می آورند و چقدر آنها مردم را از خود بیگانه می سازند.)

آیه 112 سوره النحل:
فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ
پس خدا هم به آنچه که آنها می ساختند (نقش آفرینی می کنند)،
به آنها چشاند لباس فقر و نا امنی را
نمی بینید که مردم مذهبی گمراه و آنها که جز این اماکن مقدسه محل التجائی ندارند چقدر با بدبختی و فقر دست به گریبانند؟
کافی نیست که ما از این آیات عبرت بگیریم؟

آیه 30 سوره نور:
إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ
همانا خداوند به آنچه آنها می سازند آگاه است.
(یعنی خدا به بدی و زشتی و زیان آوری ساخته دست بشر (اعم از فلسفه و هنر که برای امر مقدس صورت می گیرد)،
بخوبی آگاه است.)

آیه 8 سوره فاطر:
آیا کسی که بدی کارکردش در نظرش آراسته جلوه داده شده پس آن را خوب می بیند،
پس خداوند گمراه می سازد آنکه را که بخواهد و هدایت می کند آنکه را که بخواهد
مبادا جان تو از حسرت خوردن بر ایشان بفرساید
إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ
همانا که خداوند به آنچه آنها می سازند دانا است.
(جان فرسودن از حسرت ساخته های دست بشر، یعنی از خود بیگانه شدن در مقابل آثار هنری مقدس. چراکه این آثار هرچه زیباتر و شگفت آور تر باشند انسانها را از خودبیگانه تر می سازند. نتیجه این وضع دور شدن از عقل و خرد است که آن خود عامل پیدایش جنگ ها و ویرانی ها است.)

آیه 137 سوره الأعراف:
وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ
و دمار از آنچه فرعون و قومش بر ساخته بودند در آوردیم.
(خوب مگر فراغته مصر قصدشان از ساختن آن بناهای عظیم که مردم را در مقابلش از خود بیگانه می کرد چه بود؟ آنها چون ادعای خدایی می کردند مجبور بودند برای حفظ ادعای خود و "ابروی خود" آثاری را خلق کنند که در خور آن تصویری باشد که از خود ساخته بودند، که مردم با دیدن آنها بی چون و چرا مقام خدایی آنها را بپذیرند و آن را زیرسؤال نبرند و به ظلمشان تن در دهند. و مگر اینگونه نیست که آن معابد و مجسمه ها همه زیر خاک رفتند و امروز همه جهانیان واقف شده اند که قرآن در ارتباط با داستان فرعون بر حق بوده است؟)

آیه 129 سوره الشعراء:
وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلَدُونَ
آیا در هرجایی بنایی از بیهوده (گور، ضریح، معبد، بت، مجسمه) بلند می کنید،
آنچه را می سازید را می گیرد به این امید که جاویدان بمانید
و چون دست می گشایید، چون جباران دست گشایید.
(یعنی بین ساخته های دست بشر بعنوان "هنر مقدس" یا "هنر ایدئولوژیک" و جباریت رابطه مستقیم است)

آیه 138 سوره الأعراف:
فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامِ
بنی اسرائیل را از دریا گذارندیم
آنگاه رسیدند به قومی که به بتان ساختگی روی آورده بودند،
گفتند ای موسی برای ما پرستیده ای قرار ده چنانکه آنها می پرستند،
گفت: همانا که شما قومی نادانی هستید.

آیه 35 سوره ابراهیم:

رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ

(ابراهیم) گفت: پروردگارا این شهر را امن بدار و مرا و فرزندانم را از پرستش اصنام (ساخته های دست بشر که مورد ستایش قرار می گیرند) دور بدار.

آیات بعدی درباره "عجل" همان گوساله طلایی است که بنی اسرائیل بعد از رفتن موسی به طور به روش ریخته گری (صنعت) ساخت تا آن را بجای خدا (امر مقدس) مورد ستایش قرار دهد. به همین خاطر معتقد مقدس سازی از اشیاء و ساختمانها از سنت پیامبران و امامان نیست و کسی از ایشان تا زنده بوده چیزی را مقدس نساخته و نکرده ولو گور پدرانشان را. اما ملاها و کاهنان یهودی و مسیحی و مسلمان در غیاب پیامبران شان از موضوعات زرق و برق دار امر مقدس ساختند تا مردمان را جذب آنها کنند که خودشان را بعنوان متولی دین بر مردم تحمیل سازند.

آیه 51 سوره بقره:

ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ

یادآرید آنگاه که موسی را چهل شب و عده دادیم آنگاه شما بعد از آن (در غیاب او) گوساله ای را به پرستش گرفتید (یعنی این اتفاقات همه در غیاب پیامبران صورت می گیرد)

آیه 54 سوره بقره:

يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ

موسی گفت:

ای قوم شما به خودتان ظلم کردید

که گوساله ای را به پرستش گرفتید

(یعنی بین ظلم و پرستش "غیر خدا" رابطه مستقیم است)

آیه 92 سوره بقره:

ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ

سپس بعد از آن گوساله ای به پرستش گرفتید

و لذا ستمگر شدید

(یعنی بین ستم و پرستش ساخته دست بشر رابطه مستقیم است)

آیه 153 سوره نساء

ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ

سپس بعد از آنکه بر آنها بینات آمده بود

گوساله ای را به پرستش گرفتند.

آیه 152 سوره اعراف

إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ

آن کسانی که گوساله ای را به پرستش گرفتند

زودا که گرفتار خشم پروردگارشان شوند

و در زندگی دنیوی دچار خواری شوند

بدین سان آنهایی را که به خدا افترا می زنند را جزا دهیم.

پرویز گفت: چرا ما وقتی قرآن را می خوانیم این معانی را از آن نمی توانیم دریافت کنیم. چگونه است که وقتی تو آنها را می خوانی این معنا از آن بیرون می آید.

گفتم: برای آنکه شما قرآن را درست نمی خوانید. واژه ها را سر جای خودشان قرار نمی دهید. اگر ترجمه را می خوانید متوجه نیستید که مترجم هزاران زیغ و نفهمی خود را نیز با ترجمه اش به شما منتقل کرده است. درواقع شما قرآن را به کلام آن مترجم و مفسر و فیلسوف مذهبی می خوانید که قدرت طلب است و قرآن را در جهت منافع خود معنی می کند.

پرویز گفت: و این مطلب آیا در مورد ترجمه و تفسیر تو صدق نمی کند؟

گفتم: من کلام مترجم را نمی خوانم. با همین مختصر عربی که می دانم، لغات را ریشه یابی می کنم و سعی می کنم که معانی صحیحی را در مقابل واژه های قرآنی اش بنشانم. در عین حال من سودی از این بابت نمی برم که بخواهم حقیقتی را ببوشانم. ادعایی هم ندارم و می توانم که در ترجمه و فهم قرآن نیز مرتکب خطا بشوم. به هر حال این بر شما است که اگر سخن حقی را می شنوید آن را به درستی پی بگیرید. یا حداقل برسید به این مطلب که می توان قرائت دیگری ارائه داد که صد درصد خلاف نظر و تفسیر آخوندها و فیلسوفان مذهبی است.

سوسن گفت: غیر از این آیات باز آیاتی هست، و یا سخنی صریح از پیامبر، که ما را بیشتر مطمئن سازد؟

گفتم: من می توانم در این زمینه آیات و سخنان بیشتری را پیدا کنم اما همیشه این جمله را از ایام جوانی از پیامبر در خاطره داشته ام که: "کلمای میزتمواها باوهامکم بادق معانیه فهو مخلوق عنکم و مردود الیکم"، (یعنی در ارتباط با خدا و موضوعات مقدس هرچه را که شما با فکرتان و خیال تان با دقیق ترین معانی اش تمیز دهید، باز آنها مخلوق شما هستند و به شما بر می گردند.) یعنی در ارتباط با خدا چیزی را نسازید و مقدس نکنید چراکه حتما اگر به دقیق ترین معنای آن هم که بسازید باز آنها مخلوق ذهن شما می باشند و به شما رد می گردند. یعنی آنها ساخته دست شما است. خدا به آنها حجتی نفرستاده است.

شادیه گفت: این جمله فیورباخ فیلسوف معروف آلمانی است که می گوید: این خدا نیست که انسان را بشکل و هیئت خود آفریده، بلکه این انسان است که خدا را به هیئت خود خلق کرده است.

گفتم: جمله پیامبر در کتب قدیمی تر آمده، وانگهی این کلام با تک تک مبانی و اصول اعتقادات اسلامی بعنوان اینکه خدا والاتر از همه تصورات و خیالات ما است هماهنگی کامل دارد.

احمد گفت: پس با این حساب، این اصطلاح "خدای متشخص انسان وار" که اکبر گنجی در نوشته هایش زیاد استفاده می کند، موضوعیت ندارد و ایشان به درک فلاسفه وحدت وجودی و آخوندها از "اسلام" این بحث را پیش کشیده اند. گفتم: همینطور است. در عین حال باید توجه داشت که ایشان با مسئله "خدا" و مسئله "وحی" مشکل دارند و نمی دانند که پیامبر غیر از "انسان کامل"، صوفیان وحدت وجودی و انسان "معصوم" شیعیان امام زمانی است. چراکه انسان و خدا به تعبیر این دو دسته بر حسب ریاضت و شریای می توانند با هم یکی و یا در هم حلول نموده و یا به تعبیر صوفیان، انسان می تواند در خدا فنا شود. در حالیکه در "اسلام محمدی" این چنین نیست و انسان هیچگاه قادر نیست که با خدا یکی شود. در "اسلام محمدی" پیامبر (تا حد فاصل حتا یک قاب قوسین) به خدا نزدیک می شود اما هرگز با خدا یکی نمی شود. این حرفها همه من درآوردی است و از مصطلحات عرفای وحدت وجودی است که اساسش ریشه در اساطیر یونان و نوع باور شرک آمیز رومی ها و مصری ها دارد.

پرویز گفت: این آیات را تو بر چه اساسی ترجمه کردی و آیا این تفسیر که تو کردی در کتب تفسیر آمده است؟ گفتم: این دیگر از آن حرفها است. چه کسی گفته قرآن را فقط باید به قرائت آقای خرمشاهی و یا الهی قمشه ای و یا تفسیر آقای طباطبایی خواند! مسلم است که این آقایان خودشان از منظر خودشان و مطالعات شان قرآن را ترجمه و تفسیر کرده اند. خوب معلوم است کسی که ذهنیتش آخوندی است که نمی آید آیات قرآن را به ضرر خودش ترجمه و تفسیر کند. شما برای ترجمه و خواندن قرآن باید معانی مساوی را درست سر جای واژه های قرآنی بگذارید. در حالیکه آقای خرمشاهی برای مشتقات واژه صنع مثل "يصنعون" و "تصنعون" همه جا از مصدر فعل "کردن" استفاده کرده که معنا را بالکل گنگ ساخته که نه معنایی دستگیر خواننده می شود و نه پندی. گویی آنها موضوعاتی اند مربوط به دورانی که انسانها بت می پرستیدند. و همینطور علامه طباطبایی از آنجایی که به موضوع از خود بیگانگی آگاه نیست مثلا در تفسیر آیه 41 سوره عنکبوت از معنای واژه "من دون الله" (از غیر خدا) به بنان تعبیر می کند که فرضا اقوام گذشته تاریخ بدان التجاء می کرده اند. در حالیکه این "من دون الله" عمومیت دارد و به هر چیز از ماده تا فکر که انسانها آن را بسازند و در جای خدا قرار دهند، اطلاق می کند. بعد گفتم: ما اگر بخوایم قرآن را به قرائت آقای طباطبایی و یا تفسیر الهی قمشه ای و زمخسری و یا رازی. قمی و و ترجمه خرمشاهی بخوانیم هیچ چیز از آن نمی فهمیم. از توی این قضیه چیزی بهتر از ولایت فقیه و آقای محمود فرشچیان و آقای خرمشاهی و آقای دکتر الهی قمشه ای، و در نمی آید که ایشان همه این ظلمها را می بینند اما کاری که نمی کنند هیچ سر مردم را هم با حرفهای بیهوده گرم می سازند. 6

ثریا گفت: اینها همه "شریک دزد و رفیق قافله" اند.

شادیه گفت: نباید تصور کرد که این مسئله مربوط به اسلام است. بلکه همه مذاهب و ادیان امروز از مسیر اولیه شان دور شده و به مقاصد قدرت طلبی و ثروت جویی تغییر جهت داده اند. این انحراف پدید نمی آمد مگر آنکه زعمای مذهبی و یا زمداران سیاسی بر اساس مقاصد شخصی و گروهی خود با استفاده از فلسفه قدرت و ترفندهای هنری مردم را فریب داده و به راه خود هدایت نمایند. این تصادفی نیست که به منصف ظهور رسیدن با اصطلاح "هنرهای اسلامی" همزمان با تشکیل خلافت بنی امیه و به قدرت رسیدن معاویه است. به همین خاطر قدرت طلبان "اسلامی" تا به امروز، همه به نوعی پا جای پای بنی امیه گذاشته اند. آنها همه با سوء تعبیر از "جانشین پیامبر" (بعنوان خلیفه) و "صاحب امر حکومت" (بعنوان اولی الامر) برای مردم اینگونه تصویر ساخته اند که ایشان در پی پیامبر اسلام آمده اند. خب، از آنجایی که آنها قدرت مالی داشته اند، بالطبع قادر بودند شاعران و فیلسوفان و معماران و هنرمندانی را به دور خود جذب کنند. هنرمندانی که آرزویی نداشته اند جز این که فرصتی به آنها داده شود تا کار خود را عرضه کنند. اینگونه است که این هنرمندان و آن قدرتمندان متفق هم شدند و از این طریق هم ایشان به شهرت و معروفیت دست پیدا کردند و هم قدرتمندان به منظور خود رسیدند. اینگونه شده که به ملاط "هنر و فلسفه"، دو موضوع "دین" و "قدرت" (یا ایدئولوژی و قدرت) را بهم پیوند می دهند و از این مسیر جامعه را فریب داده و به جنگ و بدبختی و ویرانی می کشانند.

گفتم: در حالیکه در پیام اصلی پیامبران ابراهیمی (همچنین در پیام اصلی زرتشت و اسطوره های کهن ایرانی) این دو موضوعات از هم جداسرند و با هم یکی نمی شوند. حتا اگر بخوایم در مورد پیامبرانی چون حضرت موسی و حضرت محمد به دلیل آنکه قومشان را رهبری کرده اند و بنوعی برای آنها قانون آورده اند، قضاوت کنیم، اگر خوب در قوانین آنها دقت کنیم می بینیم که آنها بعد از خود شریای را بوجود آورده اند که پیروان شان نتوانند دین و دنیا را بهم مخلوط سازند. مثلا شما نمی توانید در مجموع گفتار پیامبر اسلام به سخنی بر بخورید که اجازه داده باشند مردم با استفاده از هنر یونانی و رومی مسجد و یا معبد و زیارتگاه بسازند. یا که انسانهای مذهبی لباس مخصوصی داشته باشند که با لباس مردم عادی فرق داشته باشد. اینها هیچکدامشان در اصل اسلام وجود نداشته است. یعنی اگر شما به شرحی که برخی از تاریخ نویسان از مسجد پیامبر - که خانه او بوده - داده اند مراجعه کنید آنگاه می بینید که پیامبر به هیچ وجه نمی خواسته که موضوع پیامش با قدرت و ثروت و تجمل درهم آمیخته و آلوده شود. درست از زمان تشکیل حکومت بنی امیه و آمدن معاویه است که وسائل الودگی اسلام به قدرت فراهم می شود و استفاده از هنر برای پیش برد مقاصد سیاسی، (که عین دیانت شان است) آزاد و توجیه پذیر می شود. در حالیکه هنر اسلامی تا قبل از معاویه و پیدا شدن سر و کله مشاوران رومی و مفسران یهودی به دین اسلام وجود خارجی نداشته است. همینطور استفاده از لباس مذهبی و شکل گیری یک طبقه روحانی در اساس اسلام پیش بینی نشده و موضوع اینها همه من درآوردی و مربوط به دوره های تاریخی خلفای بنی امیه و بنی عباس است که در باور آنها دیانت و قدرت در هم آمیخته و بهم گره خورده اند.

ثریا گفت: شما درست می گوید. من شنیده ام که در زمان حیات پیامبر هیچ کس نمی توانسته به صرف ظاهر و لباس ایشان بفهمد که محمد کیست. اگر غریبه ای وارد مسجد می شد که پیامبر هم آنجا بوده و او پیامبر را به چهره نمی شناخته، می باید از کسی که پیامبر را می شناخته می پرسیده که محمد کدام یک از آن افرادی است که فرضا آنجا (در گوشه ای از مسجد) نشسته است.

احمد گفت: زنده یاد سعیدی سیرجانی در "بهار کشمیر" به همین مطلب اشاره دارد. معلوم می شود دستگاه حاکمه ورهبری "جمهوری اسلامی"، از آن رو سعیدی را کشتند که او حکومت شان را با حکومت معاویه یکی یافته و خواسته بگوید اینها که آمده اند همه از شیعیان معاویه اند، نه شیعیان علی.

گفتم: دقیقا همینطور است. بواقع از آن زمان که معاویه آمد بنیان الهیات اسلامی همه از اصل (بعنوان ریشه و زیر بنا) به فرع (بعنوان شاخه و رو بنا) تغییر محور دادند و بدینگونه شریای بوجود آوردند تا فریبکاری و ریاکاری به "جامعه اسلامی" راه پیدا کند. بعدا که فرزند نابکار او یزید بر حسب سنت پادشاهی (به طور موروثی) قدرت را در دست گرفت، با کشتن عترت پیامبر (امام

حسین) آنچنان زهرچشمی از مردم (بعنوان صاحبان اصلی حکومت) گرفت که صدای اعتراضی از هیچ کس در نیامد. اینجا بود که فضای سالم و سلامت پیگیری مباحث دینی با کشتن امام حسین (یعنی کشتن آزادی) همه از بین رفت و بنیان های اسلامی همه زیر و رو شد.

پرویز گفت: این خودش بحث جالبی را پیش می کشد، اما در مورد اینکه پیامبر در مدینه بنام خدا جنگ می کرده و مردم را به اطاعت از خدا و خود (بعنوان رسول خدا) وا می داشته که از احکامش پیروی کنند، را شما چگونه ارزیابی می کنید؟ چرا که از قرار معلوم همه مشکلات آزادی خواهان با دین اسلام از آنجایی ناشی می شود که فکر می کنند پیامبر بعد از مهاجرت به مدینه، از دینی که در مکه تبلیغش را می کرده اند، دور شده اند.

گفتم: این موضوع، خودش یک بحث جداگانه و مفصلی است که وقت بیشتری را می طلبد. با توجه به اینکه به ساعت 5 بعدازظهر و پایان جلسه مان رسیده ایم، بهتر است بررسی این مسئله را به نشست بعدی و یا جلسات آینده موکول کنیم.

پرویز باز گفت: تو امروز به برخی از گزاره های قرآنی خودت پرداختی، اما نشد که به گزاره های قرآنی اکبر گنجی بپردازیم. گفتم: گزاره های گنجی از قرآن - که بالغ بر ده ها گزاره است- بر بیان شبهات فکری متعددی بنا شده که اگر در خلال بحث مان آن شبهات را معلوم سازیم آنگاه خود به خود به پاسخ گزاره های او نیز رهنمون می شویم. از آنجایی بیشتر مشکلات قرآنی ایشان نیز مربوط به همین آیات مدنی و زمانی است که پیامبر به مدینه هجرت کرده اند، پس وقتی ما این بحث را دنبال کنیم بالطبع مجبوریم به بسیاری از سئوالاتی که مربوط به این قضیه است نیز پاسخ دهیم.

سوسن گفت: برای ما و همینطور مردمی که از کم و کیف مسائل دینی آگاهی ندارند، مواجه شدن با این گزاره ها بدون داشتن آگاهی های لازم از فضای تاریخی، اجتماعی و سیاسی آن دوران جز بدآموزی حاصلی ندارد. از اینرو، من فکر می کنم که اگر بخواهیم برای یک شبهات و گزاره های آقای گنجی پاسخ درستی بیابیم، باید شرایط زمانی/مکان ای که آن سخن ها را پدید آورده، را نیز مد نظر قرار دهیم. ما در ادب فارسی نیز می گویم "هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد". تا این جاها و مقامات روشن نشوند طرح آزاد این نکات خاصیتی که ندارند هیچ، مشکل ساز نیز می باشند.

ضمن مشخص کردن جلسه بعدی مان که قرار شد در دومین یکشنبه ماه مارچ در منزل ما تشکیل شود، از سوسن خواهش کردم که بحث مان، را با تقالی از دیوان خواجه حافظ به پایان ببریم که این غزل آمد:

ما زیاران چشم یاری داشتیم
خود غلط بود آنچه می پنداشتیم
تا درخت دوستی کی بر دهد
حالیا رفتیم و تخمی کاشتیم
گفت و گو آیین درویشی نبود
ورنه با تو ماجراها داشتیم
شبهه ی چشمت فریب جنگ داشت
ما غلط کردیم و صلح انگاشتیم
گلبن حسنت نه خود شد دلفروز
ما دم همت بر او بگماشتیم
نکته ها رفت و شکایت کس نکرد
جانب حرمت فرو نگذاشتیم
گفت خود دادی به ما دل حافظا
ما محصل بر کسی نگماشتیم

ادامه دارد

زیر نویس:

http://zamaaneh.com/idea/2009/01/post_469.html -1

مقاله "قرآن محمدی - ۱۹ پاسخ به تحدی قرآن (۲)"

اکبر گنجی می گوید: محمد عابد الجابری به درستی نشان داده که تمدن اسلامی، تمدن فقهی است. در سده های آغازین برساخته شدن اسلام، مسلمان ها از طریق ترجمه با فلسفه ی یونانی آشنا شدند و از آن برای دفاع از باورهای دینی استفاده کردند.

به این ترتیب، علم کلام متکلمان مسلمان زاده شد. به همین نحو آنان از فلسفه ی یونان برای برساختن چیزی استفاده کردند که فلسفه ی اسلامی نام گرفته و در واقع فلسفه ی فیلسوفان مسلمان است.

آنان از علم اخلاق ارسطو هم برای برساختن علم اخلاق مسلمین استفاده کردند. به این ترتیب بود که فلسفه، منطق و علم اخلاق یونانی ها وارد جهان اسلام شد.

پرسش مهم این است: برساختن فلسفه ی فیلسوفان مسلمان، علم کلام متکلمان مسلمان، شعر شاعران مسلمان، هنر هنرمندان مسلمان، معماری معماران مسلمان، علوم طبیعی دانشمندان مسلمان و... ناشی از التزام به «اسلام یک» بود یا ناشی از نادیده گرفتن تعالیم اسلام یک؟! 1

پاسخ این پرسش را در آرای مصطفی ملکیان جست و جو خواهیم کرد تا بحثی که درخصوص پاسخ به تحدی خواهیم داشت، معنای روشن تری بیابد.

از نظر مصطفی ملکیان رشد و توسعه منوط به دخل و تصرف در عالم خارج است ولی:

«همه ی ادیان و مذاهب همیشه بار تغییر را به عالم درون انتقال می دهند؛ می گویند خودت را عوض کنی، و از ما نمی خواهند که پیوسته جهان را مطابق خواسته های خودمان تغییر دهیم... به اعتقاد من، ادیان - چه ادیان شرقی مثل آیین بودا و آیین هندو و آیین دائو

و آیین‌های کم‌اهمیت‌تری نظیر آیین شینتو و جین و چه ادیان غربی مثل یهودیت، مسیحیت و اسلام - در این جهت مشترک‌اند که هم و غم ما را بیشتر مصروف این می‌کنند که خودمان را عوض کنیم نه جهان بیرون را.»
با توجه به این نکته آن دو قرن و نیم تحولی که در تاریخ فرهنگ اسلامی رخ داد:
«به قیمت عدول از احکام و تعالیم دینی بود. اتفاقاً من معتقدم که در فرهنگ و تمدن اسلامی نه فقط در زمینه علوم تجربی بلکه در بسیاری از زمینه‌های دیگر، ریشه‌ها به قیمت عدول از احکام و تعالیم دینی پدید آمده است.»
همانجا: او این مبحث را سه بخش شعر و فلسفه و هنر، پی‌گیری کرده و بعد آخر سر نتیجه گرفته:
"مطابق نظریه‌ی مصطفی‌الملکیان، تولد و رشد معرفت‌هایی چون فلسفه، شعر، معماری و... ناشی از عدول از تعالیم «اسلام یک» بوده است. به تعبیر دیگر، رشد آنها «به دلیل» دین نبود، بلکه «علی‌رغم» دین بود.

اگر این نظریه تفسیری معتبر از اسلام یک باشد، مسلمین از همان سده‌های اولیه‌ی برساخته شدن اسلام، به دنبال برساخته‌های غیر و حیوانی‌ای رفته‌اند که کمبود آنها را در دین احساس می‌کردند. فلسفه و فلاسفه، عرفان و عارفان، همیشه با تکفیر فقها روبرو بوده‌اند."
2- همانجا: "مصطفی‌الملکیان، اسلام را به اسلام ۱ و ۲ و ۳ تقسیم می‌نمایند. «اسلام یک» به معنای متون مقدس دینی و مذهبی مسلمین، یعنی قرآن و احادیث معتبر است. به تعبیر دیگر مجموعه مکتوباتی است که حکایت‌گر اقوال و افعال کسانی است که فوق سؤال و چون و چرا تلقی می‌شوند.

«اسلام دو» به معنای مجموع شروح و تفاسیر و تبیین‌ها و دفاع‌هایی که در باب قرآن و احادیث معتبر به جا مانده است، یعنی آثار متکلمان، عالمان اخلاق، فقهاء، فیلسوفان، عارفان و سایر عالمان فرهنگ اسلامی است.

«اسلام سه» به معنای مجموع افعالی که مسلمانان، در طول تاریخ انجام داده‌اند، به انضمام آثار و پیامدهای مترتب بر آن رفتارها است. «اسلام سه» اسلام در مقام عمل است، یعنی مجموعه همه‌ی افعالی که مسلمین، از آغاز تاکنون انجام داده‌اند."

3 - این مطلب مربوط به یک اثر هنری مسیحی است که در کلیسای *conques* در فرانسه نگهداری می‌شود. رجوع کنید به کتاب

تاریخ هنر (*Art History*) نوشته: *Marilyn Stokstad* ناشر: *Pearson/ Prentice Hall 2008* ص 488

4 - تاریخ طبری ج 4 ص 1313

5 - سفر تثنیه باب پنجم آیه 8، فرمان دوم ده فرمان موسی را به این شرح توضیح می‌دهد: "هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان است (موضوعات روحانی) یا از آنچه پایین در زمین یا حتا در آبهای زیر زمین است، مساز و آنها را سجده و عبادت ننما. پس مشخص است که موضوع حرمت تصویر سازی در ادیان مربوط به زمانی است که انسانها آن تصویرها را مقدس تلقی می‌کنند و آنها را بعنوان باور خریدار می‌شوند. یعنی از نظر دین، بواقع مشکلی با هنر نقاشی و یا مجسمه سازی و یا معماری نیست. مشکل زمانی بروز می‌کند که کسانی بخواهند از راه تصویرسازی و هنر، یک موضوع یا امر مقدسی را برای مردم مطرح سازند که بخواهند با آن دکان و دستگاه مذهبی راه بیندازند.

6 - از سایت رسمی بنیاد باران مربوط به آقای خاتمی: ۰۶ دی ۱۳۸۷

خاتمی: استاد فرشچیان از افتخارات ایران و اسلام است

سید محمد خاتمی به مناسبت رونمایی از جلد پنجم مجموعه آثار استاد محمود فرشچیان برای این هنرمند نامی پیام فرستاد.
متن پیام حجت الاسلام والمسلمین سید محمد خاتمی خطاب به فرشچیان بدین شرح است: «امروز بعداز ظهر (پنج شنبه) دعوتنامه خانه فرهنگ و هنر گویا به دستم رسید تا در مراسم رونمایی کتاب آن بزرگوار حضور بهم برسانم. عرض ارادت به جنابعالی که از افتخارات ایران و اسلام و عرصه فرهنگ و هنر پر بار این مرز و بوم هستید؛ برای من افتخاری بزرگ است و میدانید که این ارادت پررر فا و دیر پا است. متاسفم که این توفیق از من سلب شد و میدانم که کرامت شما سبب خواهد شد که عنر مرا بپذیرید.
امیدوارم خداوند توفیق دهد که این غبن سنگین را با دیدار جنابعالی جبران کنم. برایتان از حضرت حق سلامتی و شادکامی و توفیق روزافزون طلب می‌کنم.»